

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل

تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه	پیاده‌سازی

### مبحث کاستی‌ها و ابتلائات (۵)

مشکلات این دنیا عقوبت است. روزی که بلی گفت کمی شل گفت و این مشکلات عقوبت آن است. این عقوبت لطف است؛ چون با تحمل، از آن گناه پاک می‌شود و راحت می‌گردد؛ منتها انسان گناهِش را که موجب شد او به سفلی بیفتد، نمی‌بیند. قطعاً چیزی در ما بود که لازمه‌اش این بود که به این سفلی بیفتیم و بعد خدا و خوبان خدا را یاد کنیم و از آن بیرون بیاییم. آیه‌ی «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا» هرکس نفس خود را تزکیه کرد، رستگار شد، نشان می‌دهد که دوستان اهل بیت علیهم‌السلام بالاخره پاک می‌شوند و از سفلی نجات پیدا می‌کنند.

مشکلات این دنیا عقوبت است. روزی که بلی گفت کمی شل گفت و این مشکلات عقوبت آن است. عهد الست را یادتان هست؛ قرآن می‌گوید وقتی از بنی‌آدم میثاق و پیمان گرفتیم که «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ»<sup>۱</sup> حال اینجا می‌گوید روزی که بلی گفت کمی شل

<sup>۱</sup> سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۷۲.

گفت و این مشکلات عقوبت آن است؛ یعنی ما در برخی از عوالم قبل از دنیا هم صاحب اختیار بودیم. همین عهد گرفتن در عالم ذرّ یا در عالم میثاق نمونه‌ی اختیار است. از موجودی که مختار نیست سؤال نمی‌کنند که «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» که بتواند بگوید بلیٰ یا نگوید بلیٰ؛ یا بلنگد که زود بگوید یا دیر بگوید. نشان می‌دهد ما در عوالم قبل از دنیا هم صاحب اختیار بودیم. برخی از انسان‌ها یا بسیاری از انسان‌ها به غیر از خصیصین وقتی که خدای متعال از آنها پرسید «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» من من کردند، دیر بله گفتند؛ عقوبت این در دنیا ابتلائی است که می‌بینند. عقوبت هم همان‌طور که جلسه‌ی قبل گفتیم به معنای قصاص است؛ به معنای چیزی که می‌آید و ضایعه‌ی آن تخلّف را جبران می‌کند؛ جبیره و ترمیم می‌کند. این عقوبت لطف است؛ چون با تحمل از آن گناه پاک می‌شود و راحت می‌گردد. یعنی ابتلائی که در دنیا می‌آید، خرابکاری‌های عوالم قبل ما را اصلاح می‌کند و از دست آن خلاصمان می‌کند. منتها انسان گناهِش را که موجب شد او به سفلی بیفتد را نمی‌بیند؛ یعنی خرابکاری‌هایمان را نمی‌بینیم؛ گرفتاری‌هایمان را می‌بینیم. چون فقط گرفتاری‌هایمان را می‌بینیم؛ طلبکار و دلخور هم هستیم؛ اعتراض هم داریم که چرا این ابتلائیات پیش آمد؛ نمی‌دانیم چه دسته گل‌های آب دادیم که ثمره‌اش این ابتلائیات شده است. اگر آنها را ببینیم، خلاف توقع ما نمی‌شود و طلبکاری نمی‌کنیم. قطعاً چیزی در ما بود که لازمه‌اش این بود که به این سفلی بیفتیم و بعد خدا و خوبان خدا را یاد کنیم و از آن بیرون بیاییم. آن چیست؟ بماند بعدها ان‌شاءالله خدا روزی کند بازش می‌کنیم که ماده‌ی خطرناکی در وجود بشر غیر از معصومین بود که اگر او را همان جایی که اول خلقش کردند؛ به تعبیر ما بهشت گذاشته بودند، خیلی چیز عجیب و غریبی از

کار در می‌آمد؛ خیلی خطرات عجیبی پشت سرش بود که اگر خدا روزی کرد به مناسبتی به استناد روایات باز می‌کنم. برای اینکه آن خطر بگذرد لازم بود بشر در سفلی بیاید و ضعف، عجز، حقارت و آلودگی‌های خودش را ببیند بعد وقتی اینها را دید اقرار و اعتراف کرد، آن وقت سر به سجده بگذارد و خدا و خوبان خدا را یاد کند و دوباره برگردد؛ منتها دوباره که برمی‌گردد از آن خطر نجات پیدا کرده است «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ؛ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ»<sup>۲</sup> به اسفل سافلین که آمد مال همین بود «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ»<sup>۳</sup> آنهایی که به اسفل سافلین نیامدند انبیاء و اولیاء هستند؛ آنها اصلاً پایین نیامدند. نگاه انداختند پایین و گفتند: اینجا کجاست که برویم؟ همین جا بغل دست خدا هستیم. خدا را ول کنیم برویم در علف‌ها بچریم، برویم در عالم طبیعت غوطه بخوریم؟ آنجا کجاست؟ حیف است خدا را ول کنیم و برویم. آنها نرفتند و پهلوی خدا ماندند؛ البته خدا بعداً به آنها گفت که رفقای شما چه شدند؟ چون اول که خدا اینها را خلق کرد، عالم سفلی را به بشر نشان داد. نگاهی کردند و بدشان نیامد؛ عجب چلوکباب برگی؛ جوجه کباب؛ لباس‌های قشنگ؛ ماشین‌های آخرین سیستم و همسرهای خوب؛ همه‌ی اینها را می‌دیدند؛ هوس کردند. خدای متعال به آنها گفت: دلتان می‌خواهد بروید آنجا گشتی بزنید؟ آنها هم نگفتند نه تا نگفتند نه به خودشان آمدند دیدند آمده‌اند این طرف. فقط انبیاء بودند که از بالا به پایین یک نگاه انداختند و گفتند اینها چیست که ما خدا را ول کنیم اینجا برویم؟ خدای متعال فرمود: چه شد شما نرفتید؟ عرض کردند:

---

<sup>۲</sup>. سوره ی تین، آیه‌های ۴ و ۵.

<sup>۳</sup>. سوره ی تین، آیه‌ی ۶.

پروردگارا شما را ول کنیم برویم آنجا، این کار انسان غافل است! فرمود: پس بقیه‌ی رفقایتان چه شدند؟ عرض کردند: پروردگارا! آنها در اصلاب و ارحام و در عالم سفلی، اسفل سافلین رفتند. خدای متعال به انبیاء فرمود: بی‌صفایی و بدرفاقتی نیست که رفیق‌ها پایین رفتند و در لجنزار گیر افتادند، شما ولشان کنید؟ کم لطفی است. بروید پایین دست آنها را هم بگیرید و بالا بیاورید که انبیاء آمدند؛ والا انبیاء اگر به خودشان بود نمی‌آمدند «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ؛ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ؛ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ» آنها به اسفل سافلین نیامدند. فرمود: قطعاً چیزی در ما بود که لازمه‌اش این بود که به این سفلی بیفتیم و بعد خدا و خوبان خدا را یاد کنیم و از آن بیرون بیاییم آیه‌ی «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا»<sup>۴</sup> هرکس نفس خود را تزکیه کرد، رستگار شد نشان می‌دهد که دوستان اهل بیت علیهم‌السلام بالاخره پاک می‌شوند و از سفلی نجات پیدا می‌کند. چرا؟ چون در جایی دیگر هم فرمود: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ»<sup>۵</sup> در قرآن کریم هر جا واژه‌ی مؤمن آمده است؛ یعنی شیعه‌ی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام مؤمن در زبان قرآن و روایات یعنی شیعه. دیگران مسلم هستند، مؤمن نیستند. مؤمن فقط دوستان و شیعیان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام هستند؛ لذا فرمود: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» مؤمنون به فلاح رسیدند «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى»<sup>۶</sup> «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا» آنهایی که در مسیر تزکیه و پاک کردن وجود خودشان از

۴. سوره‌ی شمس، آیه‌ی ۹.

۵. سوره‌ی مؤمنون، آیه‌ی ۱.

۶. سوره‌ی اعلی، آیه‌ی ۱۴.

تعلق به ماسوی الله و وابستگی به غیر خدا هستند به فلاح می‌رسند، اینها بالاخره از سفلی نجات پیدا می‌کنند.

❁ هیچ ابتلائی چه دنیایی و چه آخرتی به مؤمن نمی‌رسد؛ الا که ضامنش خداست و خدا جبران می‌کند.

❁ اگر کسی نقص یا ابتلاء و کمبودی در زندگی دارد خداوند متعال حتماً از راه دیگری جبران می‌کند. در سابق مثلاً اگر کسی زلف نداشت و کچل بود در عوض صدای خوبی داشت به طوری که بیست نفر زلف دار اطراف او بودند.

خدا رحمت کند حاج آقا را تعریف می‌کردند در دولاب کسی کچل بود، مو نداشت؛ ولی صدای بسیار زیبایی داشت؛ طوری که کلی از این زلف‌دارها مرید این کچل بودند، دورش جمع می‌شدند و از او خواهش می‌کردند که یک دهان برایشان آواز بخواند. از یک جا کم گذاشته از جای دیگر جبران می‌کند.

❁ افراد معدودی را که خدا برای عبرت گرفتن دیگران از بعضی نعمت‌های ظاهری محروم کرده است در عوض چند چیز قیمتی مخفی در وجودشان به آنها داده است که دیگران از آن خبر ندارند.

یعنی اگر کسی چشم ظاهرش نابیناست، خدا این فرد نابینا را خلق کرده است که دیگران ببینند و عبرت بگیرند و ارزش چشم سالمی که خدا به آنها داده است را متوجه و شاکر شوند؛ این‌طور نیست که این فرد نابینا را محروم گذاشته است؛ نه او را از چشم ظاهری محروم کرده؛ اما خدا می‌داند چه عطا‌های دیگری مخفیانه و یواشکی به او داده که هیچ‌یک از من و شما خبر نداریم؛ ما فقط چشم نابینای او را می‌بینیم. پس نکته این بود

که اگر خدای متعال جایی چیزی کم گذاشت، جای دیگری جبران می‌کند. الان اگر من به یکی از دوستان جلسه بگویم: عزیز من برو فلان جا و این کتاب را به فلانی بده، من که می‌گویم این کتاب را به فلانی بده، این فکر را هم می‌کنم که برای رفتن تا آنجا می‌خواهد سوار تاکسی شود و هزینه‌ای دارد. قطعاً وقتی این مأموریت را می‌دهم هزینه‌اش را هم تأمین می‌کنم. خدا هم این‌گونه است؛ اگر خدای متعال ابتلاء، محرومیت، نقص، کمبود، کاستی و بلایی برای عبدی پیش آورد به خاطر حکمتی که یک حکمت آن را اشاره کرد که عبرت دیگران باشد، برای هوشیاری و توجه دیگران باشد، کنارش از جای دیگری جبران می‌کند. این‌طوری نیست که محروم باشد و لذا برای خودمان هم این را بدانیم که اگر خدا بلایی آورد به یقین جایی دیگر جبران می‌کند. اگر به جسممان مصیبتی وارد شد در روحمان عطایی دریافت می‌کنیم؛ منتها ممکن است به مصیبت ظاهری توجه داشته باشیم؛ ولی از عطای باطنی غافل باشیم که خدا به جای آن چه می‌دهد. ابتلائات حکمت‌های متنوعی دارد، یکی از حکمت‌ها این است گاهی اوقات خرابکاری‌هایی داشتیم، می‌خواهد جبران کند. گاهی قرار است کلاس ما بالاتر برود و لازم است امتحان سختی از ما بگیرند تا به کلاس بالاتر برویم؛ با آن سختی سازندگی‌هایی باید در ما ایجاد شود.

ماجرایی را برایتان بگویم، یادم نیست قبلاً بیان کردم یا نه که گاهی اوقات سختی‌ها چه سازندگی‌هایی برای انسان دارد؛ یک بنده خدایی این‌طور که نقل می‌کنند در اصفهان بوده است و شنیده بود که عارف بسیار عظیم‌القدری در یکی از شهرهای دوردست است. او به عشق ملاقات این عارف راه افتاد؛ مثلاً از اصفهان به تبریز آمد. قدیم‌ها که باید با

الاع سفر می‌کردند، ماه‌ها با سختی و خستگی در راه بودند. بالاخره به آن شهر رسید و پرس و جو کرد و خانه‌ی آن عارف بزرگ را پیدا کرد و در زد. بعد از اندکی از طبقه‌ی بالای آن خانه خانمی سرش را بیرون آورد. او هم این پایین با کَلّی آداب و القاب و تشریفات گفت: عارف بزرگ حضرت فلان منزل تشریف دارند؟ خانمی که از طبقه‌ی بالا سرش را بیرون آورده بود، همسر آن عارف بود، گفت چه؟ عارف بزرگ حضرت چی؟ قطب العارفين؟ قطب السالکین این شرّ و ورّاً چیست که می‌گویی؟ مردیکه‌ی الدنگ، فلان فلان، آدم هرزه‌ی بیخود مزخرف ولگرد این شرّ و ورّاً چیست راجع به او می‌گویی؟ این بنده‌ی خدا که از اصفهان تا اینجا آمده بود، خیلی ناراحت شد و گفت: خانم حرف دهانت را بفهم اینها چیست به این عارف بزرگ می‌گویی؟ گفت: چه می‌گویی حرف دهانت را بفهم، تو او را بهتر می‌شناسی یا من که زنش هستم و بیست و چهار ساعته با او هستم، از اصفهان آمدی حالا فکر می‌کنی او کیست؟ بنده‌ی خدا مثل اینکه آب یخ روی او ریختند، گفت: من هالوی ساده را ببین با حرف مردم از اصفهان بلند شدم و تا اینجا آمدم. او که زنش است بهتر از من او را می‌شناسد. خیلی ناراحت شد و به سادگی خودش خیلی غصّه خورد که چقدر ما انسان ساده‌ای هستیم، حرف مردم را قبول کردیم و راه افتادیم؛ اما پیش خودش گفت: الان که من به اصفهان برگردم، دوستان، فامیل و رفقای که خبر داشتند من به این سفر آمدم تا این عارف را ببینم، به من می‌گویند: این همه راه رفتی طرف را دیدی؟ ولو او عارف هم نبود، انسان شیّاد یا هرزه‌ای هم بود او را دیدی یا ندیدی؟ نمی‌شود بگویم ندیدم؛ لذا سرش را بالا کرد و به آن خانم گفت: خانم من کاری ندارم این عارف است یا همین طوری که شما می‌گویید، هرزه است و ... الان کجاست؟

خانه است، او را می‌شود دید؟ گفت: نه خانه نیست با یک عدهٔ الدنگ مثل خودش بیرون شهرکنار رودخانه رفتند و به بطالت می‌گذرانند و علاقی می‌کنند. دلت می‌خواهد او را ببینی، برو ببین. بنده‌ی خدا خیلی خیت شد که این همه راه آمده و حالا فهمیده که این عارف چنین انسانی است، راه را گرفت که برود بیرون شهر و قیافه‌ی ظاهری او را ببیند که چه شکلی است؟ بین راه به فردی که به سمت شهر و خلاف جهت او می‌آمد رسید. شیری را گرفته بود، مقداری خار از بیابان کنده بود و روی این شیر گذاشته بود. مارهای سمّی را گرفته بود و مارها را مثل طناب بسته بود این خارها را روی بدن این شیر و یکی از مارهای سمّی را هم مثل شلاقی که به چهارپا می‌زنند تا راه برود، دستش گرفته بود و به شیر می‌زد. شیر هم مثل الاغ بار می‌برد. این صحنه را که دید، داشت از وحشت قالب تهی می‌کرد، خیلی تعجب کرد. خدایا این چیست؟ شیر درنده، مار زهرآگین این‌طوری مطیع و رام او هستند. سلامی کرد و بعد پرسید: می‌شود از حضرتعالی بپرسم شما چه کسی هستید؟ گفت: من فلانی هستم، همان کسی که به طلب دیدار او از اصفهان آمده بود. تا گفت من فلانی هستم، فرد اصفهانی داشت شاخ درمی‌آورد، پیش خود گفت: خدایا حرف‌هایی که زن او می‌زد کجا و چیزهایی که با چشم خودم می‌بینم کجا؟ شیر و مار سمّی این‌طوری رامش است با انسان الدنگ علاقی چطوری جور درمی‌آید؟ خیلی به فکر رفت. همین که به فکر رفت، طرف فکر او را خواند و به او گفت: چرا به فکر رفتی؟ رفتی در خانه آن حرف‌ها را شنیدی حالا اینها را می‌بینی تعجب کردی؟ گفت: به خدا راست می‌گویم، آری تعجب کردم، آن حرف‌ها چیست که خانم شما می‌زند؟ چیه اون زن که شما با او زندگی می‌کنید! عارف به او گفت: همه‌ی مقاماتی که می‌بینی من رسیدم، در

قبال تحمّل آن زن است. او را تحمّل کردم، رشد کردم و به اینجا رسیدم. گاهی اوقات ابتلائات این گونه است. رشد انسان مستلزم این طور سختی ها و دشواری هایی است که انسان در زندگی دارد. حکمت ابتلائات متنوع است؛ ولی یکی از حکمت ها در این عبارت روشن شد؛ باید بدانیم کسی که از یک جهت مبتلاست؛ از طرف دیگر مورد لطف و عطاست. اگر از یک جهت محروم است، از طرف دیگر به او عنایات و الطافی شده است. برای خودمان هم هر وقت ابتلائی آمد، نگاهی این طرف قضیه بیندازیم. مثل یک سکه می ماند، این طرفش را می بینی بلاست، آن طرفش عطاست. این عبارت را از امیرالمؤمنین علیه السلام خواندیم: «مَرَارَةُ الدُّنْيَا حَلَاوَةُ الْآخِرَةِ»<sup>۷</sup> تلخی های دنیا، شیرینی های آخرت است. آخرت را هم به معنی باطن خودتان بگیرید. مرارت ظاهر، حلاوت باطن و حلاوت ظاهر، مرارت باطن است. «مَرَارَةُ الدُّنْيَا حَلَاوَةُ الْآخِرَةِ وَ حَلَاوَةُ الدُّنْيَا مَرَارَةُ الْآخِرَةِ» این دو روی سکه صدوهشتاد درجه با هم فرق می کند؛ این طرفش بلا و آن طرفش عطاست. این طرفش خوشی و آن طرفش محرومیت است. آن طرف خوشی های دنیا، محرومیت است؛ البته خوشی های توأم با غفلت؛ به تعبیر قرآن فرح بودن.

❁ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «ثَلَاثَةٌ مِنْ كُنُوزِ الْجَنَّةِ كَثْرَانُ الصَّدَقَةِ وَ كَثْرَانُ الْمُصِيبَةِ وَ كَثْرَانُ

الْمَرَضِ»<sup>۸</sup> سه چیز از گنج های ایمان است؛ اول صدقه دادن پنهانی در راه خدا؛ دوم مصیبتی که رو کند و به کسی نگویی الاّ به انیس؛ سوم پوشاندن مرض و بیماری.

<sup>۷</sup>. شریف الرضی، نهج البلاغه، حکمت ۲۵۱ و مجلسی، بحار، ج ۷۰، ص ۱۳۱.

<sup>۸</sup>. مجلسی، بحار، ج ۷۴، ص ۴۲۱ و شیخ مفید، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۱، ص ۳۰۳.

هر چه مصیبت را بیوشانی گنجت بزرگتر می‌شود. بزرگترین عبادت صوم و صمت است.

لازم نیست صدقه حتماً پول باشد. گاهی عفو کسی که ظلمی به شما کرده می‌تواند صدقه‌ای به او باشد. صدقه‌ها متنوع است و صورت‌های مختلفی دارد. گاهی گذشت انسان صدقه است. گاهی محبت و توجه انسان صدقه است. گاهی علم و معرفتی که شما به کسی عطا می‌کنی صدقه است. همه‌ی صدقه‌ها پول نیست؛ اما بالاخره صدقه‌ی پولی هم باید باشد؛ یعنی جا خالی نکنیم؛ شانه خالی نکنیم. تا جنبه‌های معنوی آن را گفتیم از ظاهری‌ها جا خالی نکنیم. خدا رحمت کند حاج آقا را می‌فرمود: جهاد اولش جهاد مالی است بعد جهاد با انفس است. جهاد با جان هم جهاد مالی است. جان هم که انسان می‌دهد، جان من، مال من است این جان و در راه خدا آن را می‌دهم. جهاد انفس، جهاد اکبر است؛ مبارزه‌ی با منیت است؛ والاّ جنگی که شما با ظالم می‌کنید و با تیر تفنگ یا شمشیر شما را می‌کشد، جهاد با مال است. بدنی که مال شما بود، مثلاً زخمی یا کشته شد. بعد ایشان می‌فرمودند: نکند هنوز با مال جهاد نکردید و در این جلسه نشست‌اید که هیچ چیز گیرتان نمی‌آید؛ چون شرط اول آن است که بتوانی از مالت بگذری بعد از چیزهای دیگر یکی‌یکی شروع به گذشتن کن. وقتی تو در همان کلاس اول به یک، یک قرانی چسبیده‌ای و کنده نمی‌شوی، چگونه می‌خواهی از عالم کثرت کنده شوی و به سمت حقیقت توحید بروی؟ صدقه‌ی مالی هم باید باشد و خدا می‌داند همین صدقه‌ی مالی چه گشایش‌هایی ایجاد می‌کند؛ چه گشایش‌های معنوی و چه گشایش‌های مادی. پس اول صدقه دادن پنهانی در راه خدا، دوم مصیبتی که رو کند و به کسی نگوید، الاّ به

انیس. انسان به مصیبتی دچار شود و دم برنیاورد، به کسی ابراز نکند. گاهی انسان‌ها بی‌توجهند تا از او می‌پرسیم حالت چطور است؟ می‌گوید: دست روی دلم نگذار، حالم خیلی خراب است. به هر جا می‌رسد، گله می‌کند. می‌دانی گله کردن هم از کیست؟ گله کردن از خداست. گفت:

لاف عشق و گله از یار زهی لاف گزاف دوستداران چنین مستحق هجرانند(حرمانند)  
تو لاف عشق خدا می‌زنی، آن وقت از خدا گله می‌کنی. پس کتمان مصیبت؛ مشکل، گرفتاری، فقر و مریضی پیش آمد، مشکلات متنوعند نمی‌خواهیم همه را باز کنیم انسان دم برنیاورد. سکوت کند و به کسی ابراز نکند. اگر زورش نرسید و در حال انفجار است، محرمانه و خصوصی به انیسیش بگوید. آبروی خدا را سر هر کوچهای نریزد به انیسیش بگوید؛ چون شکایت به مؤمن همان شکایت به خداست؛ اگر چشممان باز شود همان حقیقت است. در بحث توحید این بحث‌ها را گفته‌ایم. سوم پوشاندن مرض و بیماری. سه چیز گنج‌های بهشت یا گنج‌های ایمان است، هر چه مصیبت را بی‌پوشانی گنجت و عطایی که قرار است به تو بشود بزرگتر است. اصلاً این مصیبت برای چه چیز آمده است؟ مصیبت می‌آید تا ظرف وجودی ما را بزرگتر کند. عطای بزرگی خدا برای ما در نظر گرفته، ظرفیت روحی ما الان گنجایش آن عطا را ندارد. خدا یا باید از دادن آن عطا صرف‌نظر کند یا باید ظرف ما را بزرگ کند. ظرف بزرگ نمی‌شود مگر در دل ابتلائات. ابتلائات کی ظرف ما را بزرگ می‌کند؟ وقتی دم برنیاوریم. بادکنک را وقتی باد می‌کنند کی بزرگ می‌شود؟ وقتی سوراخ نداشته باشد؛ والا وقتی سوراخ داشته باشد شما از این طرف باد می‌کنید از آن طرف بادش خالی می‌شود و بزرگ نمی‌شود. وقتی شما پیش

هرکس سفره‌ی دلت را باز می‌کنی، از دست خدا و خوبان خدا درد دل و شکایت می‌کنی که چرا چنین بلایی سر من آوردند؟ و نمی‌گویی که چه دسته گل‌هایی آب دادی که این‌طوری شد، فقط این طرف را می‌گویی که خدا را محکوم کنی، مال این است که بادکنک سوراخ دارد. از این طرف بلا می‌دهد از آن طرف خالی می‌کنی. بگذارید بیاید، درش را ببند و ابراز و اظهار نکن تا ظرف وجودت بزرگ شود تا عطایی که خداوند برایت در نظر گرفته جا داشته باشی تحویل‌گیری والاّ جا ندارد و تا زمانی که این‌قدر بزرگ نشوی آن بلا ادامه دارد. این هم یک نکته است که اگر بروی پیش این و آن بگویی بلا برطرف نمی‌شود؛ چون آن بادکنک قرارست بزرگ شود. هر چه تو از آن طرف بادش را خالی کنی از این طرف دوباره بادش می‌کنند؛ چون قرار است بزرگ شود. اگر بخواهی بادش نکنند، باید چه کار کنی؟ باید این سوراخ را ببندی، دهانت را ببندی. ابراز و اظهار نکنی آن وقت ظرفت بزرگ می‌شود؛ همان‌قدر که باید بشود می‌شود و دیگر بادش نمی‌کنند و بلا برطرف می‌شود و خدا آن بلا را متوقف می‌کند. این بلا آمده است سازندگی خاصی در ما ایجاد کند، وقتی آن سازندگی تحقق پیدا کرد دیگر وجود آن بلا ضرورتی ندارد و خدا آن بلا را برمی‌دارد. اگر انسان مصائب، سختی‌ها و محرومیت‌ها را ابراز نکند، ظرفش بزرگ می‌شود، بهشتش بزرگتر می‌شود، عطا‌های خدا هم بزرگتر می‌شود. هر چه انسان بتواند بیشتر تحمل کند و اظهار نکند، عطای بزرگتری نصیبش می‌شود. ظرفش بزرگتر می‌شود. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةٌ فَخَيْرُهَا

اَوْعَاهَا»<sup>۹</sup> این قلبها، این دلها ظرفند و بهترین ظرف پر ظرفیت‌ترین ظرف است، هر چه ظرف بزرگتر باشد، چیز بیشتری داخلش جا می‌گیرد. اقیانوس رحمت خدا بی‌منتهاست، آنچه نصیب شما می‌شود به تناسب ظرف شماست. هر چه ظرفتان بزرگتر باشد و کنار این اقیانوس ببرید، آب بیشتری می‌توانید پر کنید. از آن طرف بخل نیست، محدودیت مال این طرف است، مال ظرفیت این عبد است. پس هرچه مصیبت را بی‌پوشانی گنجت بزرگتر می‌شود، بهشت بزرگتری به تو عطا می‌کنند به یک تعبیر، گنجت بزرگتر می‌شود به تعبیر دیگر. بزرگترین عبادات صوم و صمت است. صوم یعنی امساک کردن، صمت یعنی سکوت کردن. صوم یعنی محرومیت، صمت یعنی دم برنیاوردن از محرومیت. روزه که می‌گیری نمی‌خوری و نمی‌آشامی. پس روزه یک نوع محرومیت است. صمت چیست؟ دم برنیاوری، صدایش را در نیاوری و محرومیت را اظهار نکنی.

❁ افضل عبادات صوم و صمت است. «أَوَّلُ الْعِبَادَةِ الصَّوْمُ وَ الصُّمْتُ»<sup>۱۰</sup> «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الصَّبْرُ وَ الصَّمْتُ وَ انْتِظَارُ الْفَرَجِ»<sup>۱۱</sup> یعنی هیچ چیز نخور، دم هم نزن. مؤمن یک عمر روزه است و دم هم بر نمی‌آورد.

عبادات طبقه اول، درجه اول و درجه اول یک چیست؟ یکی صمت یعنی سکوت و دیگری صوم یعنی روزه است. صمت و صوم ظاهری هم هست؛ یعنی انسان روزه‌ی

۹. شریف‌الرّضی، نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷ و مجلسی، بحار، ج ۲۳، ص ۴۸.

۱۰. مجلسی، بحار، ج ۷۴، ص ۲۷ و محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۵۰۰.

۱۱. مجلسی، بحار، ج ۶۸، ص ۹۶ و ابن‌شعبه حرّانی، تحف العقول، ص ۲۰۱.

ظاهری بگیرد؛ نخورد و نیاشامد و کم حرف هم باشد. در سیروسلوک می‌گویند پنج چیز برای به کمال رساندن سالک خیلی مؤثر است:

صمت و جوع و سهر و خلوت و ذکر به مدام *ناتمامان جهان را کند این پنج تمام*

"صمت" یعنی سکوت، کم حرف زدن، انسان و راج نباشد، کم حرف بزند، گفت:

*کم گوی و گزیده گوی چون درّ تا ز اندک تو جهان شود پر*

"جوع" یعنی گرسنگی، روزه بگیرد، زیاد اهل شکم چرانی نباشد، خیلی پرخور نباشد.

"سهر" یعنی بیداری در دل شب و شب زنده‌داری. "خلوت" یعنی انسان دائماً قاطی

جامعه نباشد، گاهی هم خلوت داشته باشد. اینها جنبه‌ی ظاهری است که می‌گویم،

هریک از این پنج تا جنبه‌ی باطنی هم دارند. دائماً انسان با دیگران نباشد، وقت‌هایی را

برای تنهایی بین خود و خدا بگذارد و "دائم ذکر بودن".

صمت و جوع و سهر و خلوت و ذکر به دوام *ناتمامان جهان را کند این پنج تمام*

انسان را به کمال می‌رساند؛ لذا این صمت یا صوم اولیّه است؛ منتها این صمت می‌تواند

عمیق‌تر شود؛ یعنی این سکوت خدا می‌داند که می‌تواند چقدر عمیق‌تر باشد. یک وقت

زبان حرف نمی‌زند، یک وقت در دلش با خودش حرف نمی‌زند. یک وقت زبان ما ساکت

است؛ اما در دلمان غرّند می‌کنیم، در دلمان حرف می‌زنیم، در اندیشه و فکرمان حرف

می‌زنیم. این قدر لایه‌های متعدّدی در وجودمان است که یکی یکی این لایه‌ها باید ساکت

باشوند. قرآن فرمود: «وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ انصتوا»<sup>۱۲</sup> وقتی قرآن خوانده می‌شود گوش

<sup>۱۲</sup>. سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۲۰۴.

گوش دهید و سکوت کنید. وقتی انسان گوش می‌دهد، معلوم است که ساکت است؛ اما این **انصتوا** بعد از آن خیلی حرف دارد. خدا می‌داند سکوت چه لایه‌هایی دارد؟ یک حرف‌هایی را نگویم ان شاء الله بعدها اگر روزیتان شد می‌گوییم که در دل سکوت چه چیزهایی است؟ انسان فقط با سکوت از کجاها و چه عوالمی می‌تواند سر در بیاورد؛ منتها با سکوت‌های عمیق‌تر. اولش با همین سکوت ظاهری. صوم هم همین‌طور است. یک وقت دهانش را از خوردن و آشامیدن می‌بندد، یک وقت لایه‌های عمیق‌تر وجودش روزه می‌گیرد، یک وقت همه‌ی وجودش از ماسوی‌الله از غیر خدا روزه می‌گیرد. اینها لایه‌های مختلف روزه در وجود ماست پس فرمود: عبادت درجه‌ی یک، صمت و صوم است. اصلاً ورودی عبادت، صمت است. کسی می‌خواهد وارد وادی عبادت شود، اول عبادت این است که اهل صمت و صوم باشد؛ اهل سکوت و اهل روزه باشد. حدیث بعدی هم این بود که افضل عبادات، برترین عبادات یکی صبر است **«وَالصَّابِرِينَ فِي الْبُؤْسَاءِ وَالصَّرَاءِ وَ حِينَ الْبُؤْسِ»**<sup>۱۳</sup> اینکه انسان در دل سختی‌ها و مصائب صابر باشد. افضل عبادات یکی صبر و یکی صمت است؛ اینکه سکوت کند و دم برنیاورد. یکی هم انتظار فرج؛ اینکه منتظر فرج باشد. حال یک فرج، فرج کلی و عمومی است که با ظهور حضرت بقیة الله ارواحنا لتراب مقدمه الفداء و عج الله تعالی فرجه شریف محقق می‌شود و هر شخص یک فرج انفرادی هم دارد. این انتظار فرج هم هست. انتظار فرج، فرج خودتان است در روایت داریم فرجکم. خودتان باید به فرج برسید، پرده‌ها کنار برود و ظهور باطنی اتفاق بیفتد. غیبت درونیتان ختم شود، حجت خدا را در

---

<sup>۱۳</sup>. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۷۷.

باطن ملاقات کنید، انتظار آن فرج باشد. افضل عبادات، صبر، صمت و انتظار فرج است. بعد فرمود: یعنی هیچ چیز نخور، دم هم نزن. مؤمن یک عمر روزه است و دم هم بر نمی‌آورد. یک عمر روزه است؛ چون روزه نخوردن مطلق که نیست؛ نخوردن بین طلوع فجر تا اذان مغرب است؛ والا شما از اذان مغرب می‌توانید بخورید و بیاشامید و همه‌ی مبطلات روزه را می‌توانید انجام دهید تا طلوع فجر روز بعد. در ماه رمضان این‌گونه است. در بست که نگفته‌اند نخور، کادری را تعیین کردند در واقع معنایش این است که خواسته‌های دنیوی را کلاً قطع نکن؛ اما به قول حاج‌آقای دولابی رحمته‌الله علیه لبش را تو بزنی. لبش را تو بزنی یعنی کمی در هوا و هوس‌های دنیوی کوتاه بیا. گفت: لب قبایت را تو بگذار. قبایت بلند باشد روی زمین که راه می‌روی به خاک می‌کشد و گرد و خاک بلند می‌شود. لب آرزوهایتان را یک خورده کوتاه بیا. پیغمبر اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلم فرمودند: «إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي اتِّبَاعَ الْهَوَىٰ وَ طُولَ الْأَمَلِ»<sup>۱۴</sup> بیشترین چیزی که من برای امتم می‌ترسم دو چیز است یکی پیروی از هوا و هوس و دیگری آرزوهای دور و دراز دنیوی، پس روزه یعنی همین. روزه نخوردن مطلق در تمام عمر نیست؛ بلکه نخوردن بین طلوع فجر و اذان مغرب است. پله‌ی بالاتر اینکه انسان هیچ چیز در عالم نخواهد. بتواند خواسته‌هایش را کوچک و کوتاه کند و اهل قناعت باشد. در باب قناعت در مورد این مفصل بحث کردیم. به همان چیزی که خدا به او عنایت کرده است، قناعت کند، زیاده طلب نباشد. آمال و آرزوهای دور و دراز نداشته باشد؛ لذا مؤمن یک عمر روزه است؛ دم هم بر نمی‌آورد؛ یعنی هرچه

<sup>۱۴</sup>. شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعة، ج ۲، ص ۴۳۸ و مجلسی، بحار، ج ۶۷، ص ۷۵ و ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۱۳۱.

محرومیت و سختی در زندگی برایش می‌آید اظهار نمی‌کند. به تعبیر قرآن فرمود: «يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ»<sup>۱۵</sup> فقرایی از مؤمنین وجود دارند که افراد جاهل اینها را نمی‌شناسند. آن قدر عفیفتند و فقر خودشان را مخفی می‌کنند که افرادی که اینها را نمی‌شناسند، گمان می‌کنند اینها انسان‌های ثروتمند و متمولی هستند. در ضرب‌المثل‌های خودمان هم هست می‌گویند: با سیلی صورت خودش را سرخ می‌کند، چرا؟ چون می‌خواهد آبروی خدا و اولیای خدا را حفظ کند. مگر ائمه علیهم‌السلام نفرمودند: «كُونُوا لَنَا زِينًا وَ لَا تَكُونُوا عَلَيْنَا شِينًا»<sup>۱۶</sup> برای ما مایه‌ی آبرو باشید، مایه‌ی آبروریزی نباشید. خوب او هم بنده‌ی خداست. این فقیر مؤمن می‌خواهد آبروی خدا را حفظ کند، چه می‌کند؟ با سیلی صورت خود را سرخ می‌کند که جلوی مردم که می‌رود بگویند: باری کلاً چقدر خدا به او رسیده، لپ‌هایش گل انداخته است. نگو با سیلی صورت خودش را سرخ کرده برای اینکه آبروی مولای خودش را حفظ کند. فقر و محرومیتش را اظهار نمی‌کند؛ عفیفت است

«يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ»

🌸 در روایت نبوی وارده شده است که بهترین عبادت دو چیز است صوم و صمت؛ یعنی خواسته و نظریه‌ای از خود نداشته باشی و هر تقدیری خداوند برای تو پیش آورده و بریده راضی باشی و گله و شکایتی هم اصلاً نداشته باشی و سکوت نمایی.

<sup>۱۵</sup>. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۷۳.

<sup>۱۶</sup>. صدوق، امالی، ص ۴۰۰ و مجلسی، بحار، ج ۶۵، ص ۱۵۱ و شیخ حرّعاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۱۹۴.

اگر می‌خواهید به برترین عبادات دست پیدا کنید این است. غیر از این است که می‌خواهید از راه عبادات به کمال و یقین برسید؟ فرمود: «وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ»<sup>۱۷</sup> نمی‌خواهید اهل یقین شوید، بهترین عبادات این است. می‌خواهیم خدای متعال عنایت کند ریشه‌ی دلخوری‌ها از خدا را از وجود خودمان اینجا بکنیم. خود اهل بیت علیهم‌السلام عنایت کنند که به بحث بعدی یعنی تسلیم که برسیم واقعاً کسی گیری در گرفتاری‌ها نداشته باشد؛ این منزل طی شده باشد؛ منزل بسیار بزرگی است. امیدواریم به برکت خود اهل بیت علیهم‌السلام این منزل را طی کنیم و همین‌طور منزل به منزل مباحث کتاب را که جلو می‌رویم پله‌های کمال معنوی را به عنایت خود اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام طی کنیم.

«اللهم صل على فاطمة وابيها و بعلمها وبنيتها به عدد ما احاط به علمك اللهم انا نسئلك به حق فاطمة و ابیها و بعلمها و بنیها و السر المستودع فیها ان تصلى على محمد و آل محمد و ان تفعل بنا ما انت اهله و لا تفعل بنا ما نحن اهله» خدایا عقاید، افکار، روحيات، خلیقات، رفتار، گفتار و همه‌ی حالات ما را همان‌طوری که خودت می‌پسندی قرار بده. خدایا محبت خودت، محبت کسانی که تو به آنها محبت داری و محبت کسانی که آنها به تو محبت دارند و محبت اعمالی که موجب قرب و وصال توست را در قلب‌های ما روز افزون بگردان. خدایا دل ما را از محبت غیر خودت و خوبان خودت خالی بگردان.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُم

<sup>۱۷</sup>. سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۹۹.